1395.11.11

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه مباحث

بحث در روایت عبد الله بن وضاح بود که برخی به آن بر لزوم احتیاط در شبهات بدویه تمسک کرده اند. در مورد مفاد روایت بیان شد: شهید صدر در معنای حمره سه احتمال را مطرح کردند و در احتمال سوم که حمره مشرقیه بود، بیان کرد امکان دارد مدار مغرب، استتار قرص در افق مصلِّی نبوده و استتار قرص در افق بعد از این منطقه ملاک باشد و چون حمره مشرقیه در افق مصلّی ملازم دائمی با استتار قرص در افق دیگر نیست، شارع ذهاب حمره را اماره اخص برای استتار قرص قرار داده است و احتیاط در این اماره وجود دارد که با ذهاب حمره، قطعا استتار قرص در افق بعدی حاصل شده اما امکان دارد گاه استتار پیش از ذهاب حمره باشد. مرحوم آقای بروجردی نیز بیان کرده است: می تواند مدار در مغرب شرعی استتار قرص در غیر منطقه مکلف باشد.[[1]](#footnote-1) اما نه شهید صدر و نه مرحوم بروجردی به صورت وافی این احتمال را توضیح نداده اند.

در جلسه گذشته بیان شد مانند هلال که برخی فرموده اند: وحدت منطقه ای شرط است امکان دارد در مغرب شرعی نیز استتار قرص در منطقه واحد ملاک باشد و چون مناطق گستردگی متفاوت دارند، ذهاب حمره مشرقیه اماره ای برای تعیین استتار قرص جعل شده باشد و این اماره احتیاطی است.

احتیاط موجود در عمل به ذهاب حمره نیز یا به علت ابهام در تلازم استتار قرص و ذهاب حمره است به این معنا که گاه استتار، مقدّم بر ذهاب حمره بوده و گاه همزمان با آن است و یا به علت ابهام در منطقه واحد است به این معنا که ویژگی هایی که شارع به واسطه آن منطقه ای را واحد دانسته است، ثابت نیست و با ذهاب حمره، قطعا استتار قرص از منطقه واحد تحقق یافته است هر چند استتار قرص از افق منطقه می تواند همزمان با ذهاب حمره یا پیش از آن باشد.

شهید صدر بیان کرد: روایاتی وجود دارد که شاهد بر ملاک بودن استتار قرص در غیر افق مصلّی است. بیان شد شاید این روایات که مورد نظر شهید صدر است، روایت علی بن احمد بن اشیم باشد که در آن « لِأَنَّ الْمَشْرِقَ‏ مُطِلٌ‏ عَلَی الْمَغْرِبِ»[[2]](#footnote-2) وارد شده است، باشد.

بیان شد در قبال این روایات، روایاتی وجود دارد که مشرق و مغرب را مشرق و مغرب مصلّی بیان کرده و با ملاک بودن منطقه ای غیر از افق مصلّی سازگاری ندارد.

امکان دارد در پاسخ گفته شود: مراد از «مشرقک و مغربک» در این روایات، مشرق و مغرب در منطقه مکلف است. با توجه به این احتمال، این روایات با ملاک بودن غیر افق مصلّی که مدلول روایات طایفه اول بود، تنافی ندارد.

اما اصل کلام شهید صدر در طایفه اول روایات که حمره مشرقیه اماره بر استتار قرص در منطقه غیر از افق مصلّی است و استتار قرص در آن منطقه، ملاک مغرب شرعی است، صحیح به نظر نمی رسد و می توان روایات مذکور در طایفه اول را به معنایی دیگر تفسیر کرد.

معنایی دیگر در روایات طایفه اول

روایاتی که در تأیید کلام شهید صدر به آنها اشاره شد، این دو روایت بود:

حدیث 5774: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْیَمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ‏ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ تَدْرِی کَیْفَ ذَاکَ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ الْمَشْرِقَ‏ مُطِلٌ‏ عَلَی الْمَغْرِبِ هَکَذَا وَ رَفَعَ یَمِینَهُ فَوْقَ یَسَارِهِ فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا.[[3]](#footnote-3)

حدیث 5777 تا 5779: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ یَعْنِی مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا.[[4]](#footnote-4)

**ذهاب حمره اثر خورشید تحت الافق**

برای تبیین این احتمال باید این مقدمه را بیان کرد که وجود حمره مشرقیه از آثار خورشید تحت الافق است. همانگونه که حتی بعد از استتار قرص و ذهاب حمره مشرقیه، آثار خورشید باقی است و هنوز هوا به صورت کامل تاریک نشده است، خود تشکیل حمره در مشرق نیز از آثار نفس خورشید تحت افق است. در فیزیک قانونی به نام اصل هوینگس وجود دارد که هر یک از شعاع های کانون نورانی، به عنوان یک کانون نوری کوچکتر عمل می کند. به همین علت اگر پشت دیوار چراغی روشن باشد، آثار وجود این چراغ در این طرف دیوار نیز نمایان است و برخی از تابش های چراغ که بالای دیوار است به این طرف دیوار اثر می گذارد. پس نمی توان با قرار دادن کانون نورانی پشت دیوار، آثار نور آن را به هیچ صورت در این طرف دیوار مشاهده نکرد. خورشید تحت الافق نیز به عنوان کانونی نورانی با وجود تحت افق بودن، آثار نور خود را بر زمین می گذارد و هر چه خورشید از افق پایین تر رود، این آثار کمتر خواهد شد و به مرور از بین می رود.

**تفاوت افق حسی و افق جغرافیایی**

ذکر این نکته مفید است که افق محسوس هفت درجه از افق حقیقی و جغرافیایی بالاتر است و خورشید پیش از آنکه به افق حقیقی برسد از افق محسوس پنهان می شود. با پایین رفتن خورشید از افق حسی هنوز نور خورشید در آسمان وجود دارد و با پایین رفتن خورشید از افق جغرافیایی و حقیقی اثر خورشید در آسمان به نحو حمره مشرقیه ظاهر می شود. تفاوت زمانی بین استتار قرص از افق حقیقی و افق حسی چند دقیقه بیشتر نیست اما فاصله زمانی بین استتار قرص و ذهاب حمره مشرقیه، ده تا پانزده دقیقه است.

**ملاک بودن استتار قرص مع آثاره**

با توجه به قانون مذکور، امکان دارد شارع صِرف استتار قرص از افق را ملاک برای مغرب ندانسته و استتار قرص به درجه ای که آثار آن نیز از بین برود را ملاک مغرب قرار داده باشد و چون استتار شمس مع آثاره، مفهومی مشکّک است، شارع مرتبه ای از استتار اثر خورشید را ملاک دانسته است که با ذهاب حمره مشرقیه حتما حاصل است. مثلا ملاک در حکم ثبوتی، استتار قرص به میزان 10 درجه تحت افق است. پس ذهاب حمره مشرقیه اماره بر استتار قرص به آن میزان مخصوص است. احتیاطی بودن این اماره که در روایت عبد الله بن وضّاح به آن اشاره شده است، بدین سبب است که ذهاب حمره مشرقیه گاه ملازم با استتار قرص به این درجه است و گاه استتار قرص به این درجه، مقدّم بر ذهاب حمره است ولی با ذهاب حمره قطعا قرص به این میزان درجه مستتر شده است. پس شارع اماره ای را برای کشف این میزان استتار قرص قرار داده و به مناط

احتیاط، موضوع حکم واقعی را از استتار قرص مثلا به میزان ده درجه به ذهاب حمره مشرقیه تغییر داده است. در نتیجه اماره اخص از ذو الاماره است و کلام شهید از این ناحیه در این احتمال نیز جاری است.

تفاوت این احتمال با احتمال موجود در کلام شهید صدر آن است که ایشان توسعه ای منطقه ای را قائل شده و استتار قرص در افق بعد از افق مصلّی را ملاک مغرب شرعی بیان کرد اما در این احتمال، از جهت منطقه توسعه ای وجود ندارد بلکه از نظر درجه استتار قرص، توسعه وجود دارد.

روایاتی که استتار قرص را بیان کرده است هر چند اراده این احتمال از آنها عرفا بعید است اما به جهت تقیه، امام ع به این نحو حکم را بیان کرده است و روایات اعتبار ذهاب حمره مشرقیه می تواند شاهد بر عدم اراده مطلق استتار قرص از این روایات و اراده استتار قرص به درجه ای خاص باشد.

همانگونه که در جلسه گذشته بیان شد، عدم تلازم ذهاب حمره با استتار قرص به یک درجه ای خاص به این علت است که تنها علت تأثیر گذار در ذهاب حمره، استتار قرص خورشید نیست بلکه عوامل دیگری مانند رطوبت هوا، سردی و گرمی هوا، میزان غبار موجود در آسمان و برخی دیگر از عوامل، در ایجاد و ذهاب حمره مشرقیه مؤثر است و این عوامل در روزهای مختلف متفاوت هستند. به همین سبب در برخی از روزها ذهاب حمره با استتار قرص مثلا به میزان ده درجه ملازم است و در برخی از روزها ذهاب حمره بعد از استتار قرص به این درجه است.

در نتیجه ملاک در مغرب شرعی، استتار قرص به میزانی خاص است اما چون تشخیص این میزان استتار امکان ندارد، شارع از باب احتیاط اماره ذهاب حمره را قرار داده و در روایت عبد الله بن وضاح بیان شده است: «تأخذ بالحائطه لدینک» و این اماره دقیقا با استتار قرص به این میزان درجه تلازم ندارد اما با ذهاب حمره قطعا این میزان درجه استتار، تحقق یافته است. مراد از «غابت هاهنا ذهبت الحمره من هاهنا» در روایت علی بن احمد بن اشیم، این است که وقتی خورشید در مغرب به نحوی غروب کرد که نه تنها خودش دیده نمی شود بلکه اثرش نیز قابل مشاهده نیست، حمره از مشرق از بین می رود.

**توضیح روایت ابی اسامه و عبید بن زراره**

در روایت ابی اسامه وارد شده است: «عَنْ أَبِی أُسَامَةَ أَوْ غَیْرِهِ قَالَ: صَعِدْتُ‏ مَرَّةً جَبَلَ أَبِی قُبَیْسٍ وَ النَّاسُ یُصَلُّونَ الْمَغْرِبَ فَرَأَیْتُ الشَّمْسَ لَمْ تَغِبْ إِنَّمَا تَوَارَتْ خَلْفَ الْجَبَلِ عَنِ النَّاسِ فَلَقِیتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِکَ فَقَالَ لِی وَ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِکَ بِئْسَ مَا صَنَعْتَ إِنَّمَا تُصَلِّیهَا إِذَا لَمْ تَرَهَا خَلْفَ جَبَلٍ غَابَتْ أَوْ غَارَتْ مَا لَمْ یُجَلِّلْهَا سَحَابٌ أَوْ ظُلَمٌ تُظِلُّهَا فَإِنَّمَا عَلَیْکَ مَشْرِقُکَ وَ مَغْرِبُکَ وَ لَیْسَ عَلَی النَّاسِ أَنْ یَبْحَثُوا»[[5]](#footnote-5)

در روایت عبید بن زراره نیز وارد شده است: «عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ صَحِبَنِی رَجُلٌ کَانَ یُمَسِّی‏ بِالْمَغْرِبِ‏ وَ یُغَلِّسُ بِالْفَجْرِ فَکُنْتُ أَنَا أُصَلِّی الْمَغْرِبَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَ أُصَلِّی الْفَجْرَ إِذَا اسْتَبَانَ لِیَ الْفَجْرُ فَقَالَ لِیَ الرَّجُلُ مَا یَمْنَعُکَ أَنْ تَصْنَعَ مِثْلَ مَا أَصْنَعُ فَإِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ عَلَی قَوْمٍ قَبْلَنَا وَ تَغْرُبُ عَنَّا وَ هِیَ طَالِعَةٌ عَلَی آخَرِینَ بَعْدُ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّمَا عَلَیْنَا أَنْ نُصَلِّیَ إِذَا وَجَبَتِ الشَّمْسُ عَنَّا وَ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عِنْدَنَا لَیْسَ عَلَیْنَا إِلَّا ذَلِکَ وَ عَلَی أُولَئِکَ أَنْ یُصَلُّوا إِذَا غَرَبَتْ عَنْهُمْ.[[6]](#footnote-6)

به نظر می رسد، تصور راوی در این دو روایت آن است که با منتظر ماندن و دیرتر نماز خواندن خورشید از تمام زمین غایب می شود و امام ع این طرز تفکر را ابطال کرده و بیان می کند: مشرق و مغرب تو تنها ملاک عمل است. در گذشته زمین به صورت کروی فرض نمی شود و زمین سطحی مسطّح که مقداری قوس دارد، تصویر می شد. مرحوم علامه در برخی از کتاب های خود دارد که زمین قوس دارد و زمین را کروی فرض نکرده است. مطابق این تصور، خیال می شده است با انتظار مثلا به

مدت ده دقیقه، خورشید از تمام مناطق زمین مستتر می شود و دیگر احتمال اشتباه در مغرب نیست و خورشید بر سایر مردم طالع نیست. امام ع در روایت عبید بن زراره بیان می کنند: ملاک عمل طلوع فجر برای ما و غروب شمس برای ماست و بر آن اشخاصی که طلوع و غروب آنها متفاوت از ماست، طلوع و غروب خود آنها ملاک است.

خطابیه با همین طرز تفکّر، ذهاب حمره مغربیه را ملاک نماز مغرب دانستند و تا ذهاب حمره مغربیه صبر می کرده اند. در روایت عمار ساباطی وارد شده است: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّمَا أَمَرْتُ أَبَا الْخَطَّابِ أَنْ یُصَلِّیَ الْمَغْرِبَ حِینَ زَالَتِ الْحُمْرَةُ فَجَعَلَ هُوَ الْحُمْرَةَ الَّتِی مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ وَ کَانَ یُصَلِّی‏ حِینَ‏ یَغِیبُ‏ الشَّفَقُ.»[[7]](#footnote-7) امکان دارد روایت عبید بن زراره و ابی اسامه در ردّ خطابیه بوده و بیان کنند افق خود مصلّی ملاک است اما همانگونه که بیان شد این دو روایت، با ملاک بودن افق شخص مصلِّی و ملاک بودن افق منطقه مصلّی سازگار است. به این معنا که مثلا در سطحی صاف که کوه و درختی در آن نباشد، امکان دارد تا پنجاه کیلومتر و لو به صورت مبهم دیده شود و مثلا در این منطقه، پایین رفتن خورشید از سطح افق این محدوده پنجاه کیلومتری ملاک باشد و در منطقه ای که کوه و درخت در آن وجود دارد، به هر میزانی که سطح افق دیده می شود، ملاک باشد.

پس روایت عبید بن زراره و ابی اسامه با فرمایش شهید صدر در تنافی نیست اما در خود روایت علی بن احمد بن اشیم و برید بن معاویه، معنایی دیگر امکان داشت که ملاک حکم ثبوتی استتار قرص مع آثاره باشد و به حدی قرص از افق پایین رود که حمره از مشرق زائل شود.

**تفسیری دیگر از وحید بهبهانی**

وحید بهبهانی به عنوان اولین نفر تفسیری دیگر از این روایات، بیان کرده است. ایشان در مصابیح الظلام[[8]](#footnote-8)و حاشیه بر مدارک[[9]](#footnote-9)، با در نظر گرفتن ارتفاع بیان کرده است: هنگام غروب خورشید در سطح زمین نوری از خورشید مشاهده نمی شود اما بالای درخت یا بالای مناره، نور خورشید قابل مشاهده است و هر چه ارتفاع بالاتر باشد، نور خورشید به فاصله زمانی بیشتری از غروب قابل مشاهده است. همین است که در روایت ابی اسامه با بالا رفتن بر کوه ابی قبیس خورشید دیده شد در حالی که برای کسانی که در سطح زمین بودند، خورشید غروب کرده بود. در این روایت امام ع این میزان ارتفاع را ملاک غروب ندانسته و از آن نهی کرده اند اما امکان دارد، ارتفاعی میانه ملاک نظر بوده و استتار قرص از سطح زمین ملاک مغرب شرعی نباشد. حاج آقای والد در توضیح کلام وحید بهبهانی، بیان می کردند: گاه با نگاه به پرنده ای که در آسمان در حال پرواز است، مشاهده می شود نور خورشید بر پرنده نمایان است در حالی که در سطح افق، خورشید مستتر شده است. پس امکان دارد شارع مقدس استتار و غیبوبت شمس مع اثره که در ارتفاعات متعارف دیده می شود، را ملاک دانسته باشد.

این احتمال با روایات ملاک بودن استتار قرص نیز به نحوی قابل جمع است. مطابق این احتمال در این روایات تجوّزی را قائل می شویم که مراد از استتار قرص، استتار قرص مع اثره است و این تجوّز، تجوّزی شایع است. این استتار آثار نیز هر چند مقول به تشکیک است، اما میزانی از استتار آثار ملاک نظر است که در ارتفاعات متعارف قابل مشاهده نباشد.

تفاوت این بیان با کلام شهید صدر در آن است که ایشان قائل به وسعت منطقه ای شده بود ولی در این احتمال وسعت ارتفاعی پذیرفته شده است. اماریت ذهاب حمره نیز مطابق این احتمال آن است که چون میزان ارتفاع معتبر، مبهم است شارع

ذهاب حمره را به عنوان اماره قرار داده است که با ذهاب آن قطعا این میزان استتار قرص از ارتفاعی که ملاک ثبوتی است، تحقق دارد هر چند امکان دارد، استتار به این میزان، پیش از ذهاب حمره باشد.

**خلاصه**

سه تفسیر در ملاک مغرب شرعی بیان شد. شهید صدر ملاک در مغرب شرعی را استتار قرص از افق بعد از افق مصلِّی تصویر کرد. وحید بهبهانی استتار قرص از ارتفاعات بالاتر از سطح زمین را ملاک دانست و ما این احتمال را بیان کردیم که استتار قرص مع آثاره به میزان درجه ای خاص از سطح افق، ملاک مغرب است. مطابق هر سه احتمال، ذهاب حمره مشرقیه اماره ای اخص بر ملاک حکم است و به علت عدم امکان تشخیص ملاک ثبوتی جعل شده و امکان دارد هم زمان با ملاک ثبوتی بوده و امکان دارد ملاک ثبوتی بر آن مقدّم باشد.

**برخی از آدرس های بحث**

در برخی از کتب درباره ملاک مغرب شرعی بحث های خوبی شده است که آدرس آنها را بیان می کنیم.

ریاض جلد 2 صفحه 212. مستند الشیعه جلد 4 صفحه 142. جواهر الکلام جلد 7 صفحه 114. مصباح الفقیه جلد9 صفحه 154. استقصاء الاعتبار جلد 4 صفحه 333. حاشیه مدارک وحید بهبهانی جلد 2 صفحه 304. اللمعات النیره مرحوم آخوند جلد 2 صفحه 9. مستمسک العروه جلد 5 صفحه 75. جامع المدارک جلد 1 صفحه 250. التنقیح فی شرح العروه الوثقی (الصلاه) جلد 1 صفحه 254. موسوعه الامام الخویی جلد 11 صفحه 178. الصلوه آقای اراکی جلد 1 صفحه75.

در جلسه آینده با مروری در نکات موجود در کلمات بزرگان، بحث را جمع بندی کرده و بیان خواهیم کرد روایت عبد الله بن وضاح قابل استدلال بر احتیاط در شبهات بدویه هست یا نه؟

و صلی الله علی سیدنا و بینا محمد و آل محمد

1. تبيان الصلاة؛ ج3، ص: 60 [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 278، ح 1 [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 278، ح 1 و تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص29، ح 34 [↑](#footnote-ref-3)
4. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 278، ح 2 و تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص29، ح 35 [↑](#footnote-ref-4)
5. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص264، ح 90 در فقیه؛ ج 1، ص: 220 روایت وارد شده اما در سند آن «او غیره» نیست. [↑](#footnote-ref-5)
6. الأمالي( للصدوق) ؛ النص ؛ ص81، مجلس 18، ح 15 [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص259 [↑](#footnote-ref-7)
8. مصابيح الظلام؛ ج5، ص: 492 [↑](#footnote-ref-8)
9. الحاشية على مدارك الأحكام؛ ج2، ص: 302 [↑](#footnote-ref-9)